

به نام خداوند بخشنده مهربان

هفتمین شماره درسنامه نقد ادبی

آشنایی با نقد اسطوره‌ای



باشگاه نقد ادبی نوجوانان - واحد آفرینش‌های ادبی  
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

زمستان ۱۴۰۰

## درسنامه نقد ادبی

آفرینش‌های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

کتاب هفتم - زمستان ۱۴۰۰

کارگروه علمی نشست هفتم باشگاه نقد ادبی:

مهرنوش قربانعلی، کبرا بابایی، نگین صدری‌زاده، مریم عباسی.

تصویر پوستر: نرگس موسوی، فاطمه گلچین

نشر الکترونیکی: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

نشانی اینترنتی: [kpf.ir](http://kpf.ir)

پست الکترونیکی: [mokatebe.tehran@kpf.ir](mailto:mokatebe.tehran@kpf.ir)

## فهرست

۴	پیشگفتار .....
۶	ساختار نقد اسطوره‌ای .....
۶	مرحله اول؛ عزیمت .....
۷	دعوت به آغاز سفر .....
۹	رد دعوت .....
۱۰	امداد غیبی، ملاقات با راهنما .....
۱۱	عبور از نخستین آستان .....
۱۲	عبور از آستان جادویی .....
۱۳	نگاهی به داستان من و عجیب و غریب از دریچه نقد اسطوره‌ای .....
۱۴	نگاه خلاق/ هانیه اصغرزاده/ مرکز شهریار/ مری: اعظم نوروزی .....
۱۵	از دریچه اسطوره/ زینب محمدی/ مرکز شهرقدس/ مری: اعظم نوروزی .....
۱۷	خواب و بیدار/ ستایش نامور/ مرکز ۲۲/ مری: آزاده شعفی .....
۱۸	شکلات متفاوت/ محمدحسین جوادی/ مرکز ۲۵/ مری: صغری ملکی .....
۱۹	در آینه نوجوان امروز/ سارا پورعبدالله/ مرکز ۲۵/ مری: صغری ملکی .....
۲۰	دنیای درون درخت خرما/ صبا علیزاده/ مرکز ۱۲/ مری: صغری ملکی .....
۲۱	برزخ تعلیق/ فاطمه هادیان/ مرکز ۲۵/ مری: صغری ملکی .....
۲۲	هزار و پنچ دلیل/ حنا غفاریان/ مرکز ۲۵/ مری: صغری ملکی .....
۲۳	داستانی با ژانر فانتزی/ نیوشا فرحت/ مرکز فیروزکوه/ مری: زهرا رهنما .....
۲۴	بسیار از او نمی‌دانستیم/ نرگس بنار/ مرکز فیروزکوه/ مری: زهرا رهنما .....
۲۵	عجیب و غریب/ ماه‌پری بختیاری/ مرکز ۴۱/ مری: رامین حسین‌نژاد .....
۲۶	عشق کافی‌ست/ عرفان اختریان/ مرکز ۹/ مری: رامین حسین‌نژاد .....
۲۷	قدم در گذرگاه دهم/ عالیہ ساجدی/ مرکز رباط کریم/ مری: رامین حسین‌نژاد .....
۲۸	بازخوانی دغدغه‌ها/ سروش هوشمند/ مرکز ۱۵/ مری: رامین حسین‌نژاد .....
۳۰	من غریب در دنیایی عجیب/ فاطمه اقبال/ مرکز ۲۷/ مری: سارا مستغنی، پاییزه طاهری .....
۳۱	هفت تنها یک عدد نیست/ ساجده حسن‌زاده/ مرکز ۲۷/ مری: سارا مستغنی، پاییزه طاهری .....
۳۲	حلقه جادویی/ باران نظری/ مرکز ۳۵/ مری: بهناز وفایی .....
۳۳	بازگشت/ مبینا محمدصالحی/ مرکز ۱۴/ مری: مهدیه‌سادات صدری .....
۳۵	در جست‌وجوی دانه زندگی/ تینا فتح‌الهی/ مرکز ۱۴/ مری: مهدیه‌سادات صدری .....
۳۸	مثل دیو و دلبر یا لوییای سحرآمیز/ رویا تاجیک/ مرکز ۱۲/ مری: صغری ملکی .....
۳۹	نشانی از شخصیت‌ها/ فاطمه طاهری‌ها/ مرکز ۸/ مری: لیلا افسری، مرتضی خداایگان .....
۴۲	قرقه‌های رنگارنگ/ نگین اسدی/ مرکز ۸/ مری: لیلا افسری، مرتضی خداایگان .....
۴۳	جیران؛ پرسش بی‌پاسخ/ تینا اصغری/ مرکز ۳۵/ بهناز وفایی .....

### پیشگفتار:

«نقد اسطوره ای» از رویکردهای مهم نقد ادبی معاصر است. در باور عامه و در برخی از فرهنگ‌ها، اسطوره یعنی «آنچه خیالی و غیرواقعی بوده و جنبه ای صرفاً افسانه‌ای دارد» اما فقط اسطوره‌ها نیستند که با نظریه‌های نقد اسطوره‌ای بررسی می‌شوند، بلکه بعضی از داستان‌ها، فیلم‌ها و انیمیشن‌های امروزی را نیز می‌توان با این رویکرد بررسی کرد. زیرا نقد اسطوره‌ای بیشترین شباهت و عمیق‌ترین پیوندها را با روان ما دارد. اسطوره‌ها ساخته روان ما هستند و نقد اسطوره‌ای کاوش در روان ماست.

بنابراین ما در این شماره نشریه با یکی از نظریه‌های نقد ادبی که از الگوهای تکرار شونده‌ی داستان است، آشنا می‌شویم. الگویی که تمام قصه‌ها و داستان‌ها ناخودآگاه یا آگاهانه بر اساس آن پیش می‌روند و حتی این الگو را می‌توانیم در سفر زندگی خود بارها مشاهده کنیم.

در این شماره از کتاب نقد ادبی برای آشنایی با نقد اسطوره‌ای از نظریه سفر قهرمان درون «جوزف کمپل» بهره خواهیم برد و با همین رویکرد به بررسی کتاب «من و عجیب و غریب» نوشته فروزنده خداجو خواهیم پرداخت.



**باشگاه نقد ادبی نوجوانان**  
کارشناس ادبی کانون استان تهران  
با نگاهی به کتاب من و عجیب و غریب  
نوشته: فروزنده خداجو  
با حضور دکتر نگین صدری زاده  
کارشناس ادبی کانون استان تهران

**من و عجیب و غریب**  
فروزنده خداجو

هفتمین باشگاه نقد ادبی نوجوانان  
یکشنبه ۵ دی ماه ۱۴۰۰، ساعت: ۱۴ تا ۱۶  
[www.kpf.ir](http://www.kpf.ir)

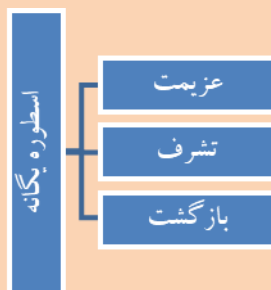
جوزف کمپل طی بررسی اسطوره‌های جهان، الگوهای بی‌زمان و بی‌مکانی را معرفی می‌کند. از نظر او همه داستان‌ها، الگوی واحدی دارند که به شکل‌های گوناگون تعریف و بازتعریف می‌شوند. این نظریه به ما کمک می‌کند تا قصه‌ها را به گونه‌ای جهانی و همزمان درونی‌تر دریافت کنیم. یادمان باشد که قصه‌ها فراتر از قصه، روان انسان را بازگو می‌کنند. پس با این نگاه می‌توانیم به شباهت ادبیات، هنر و ذهن پی ببریم.



هر کدام از ما از دریچه ذهن و روان خودمان با آثار هنری و ادبی مواجه می‌شویم.

## ساختار رشد شخصیت و سفر قهرمان در داستان

سفر اسطوره‌ای قهرمان، در سه بخش اتفاق می‌افتد؛ جدایی - تشریف - بازگشت



**عزیمت:** قهرمان از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری عجیب را در دنیایی تازه آغاز می‌کند.

**تشریف:** قهرمان در این سفر با نیروهای عجیب روبه‌رو می‌شود و به پیروزی می‌رسد.

**بازگشت:** سفر قهرمان زمانی تمام می‌شود که او به دنیای خود برگردد و هنگام بازگشت، ارمغانی داشته باشد.

هر کدام از این سه مرحله «جدایی، تشریف و بازگشت»، دارای زیرمجموعه‌هایی نیز هست که اتفاق اصلی هر مرحله را به ترتیب شرح می‌دهد. در این شماره با زیرمجموعه‌های مرحله عزیمت آشنا می‌شویم.

### مرحله اول جدایی یا عزیمت

۱. دعوت به آغاز سفر یا آشکار شدن نشانه‌های دعوت

۲. ردّ دعوت یا فرار

۳. امدادهای غیبی

۴. عبور از نخستین آستان

۵. عبور از قلمرو شب

## مرحله عزیمت

### ۱- دعوت به آغاز سفر

قصه با روایت زندگی عادی قهرمان آغاز می‌شود تا اینکه نشانه‌های یک فراخوان نمایان می‌شود. این فراخوان یا ندا، قهرمان را به سفر دعوت می‌کند و سفر به شیوه‌های مختلف آغاز می‌شود. یک کنجکاوی ساده، یک اشتباه که به ظاهر از سر اتفاق رخ داده، جهانی ناشناخته را آشکار می‌کند و شخصیت داستان با نیروهای ناشناخته ارتباط می‌گیرد، در حالی که به خوبی از آن سر در نمی‌آورد. ندا هر چند ضعیف باشد نشانه‌ای از دعوت و از «پیک» است. با ظهور پیک، بحرانی در زندگی شخصیت داستان، به وجود می‌آید و مرحله‌ای که آن را «دعوت به آغاز سفر» می‌نامیم، آغاز می‌شود.

### چگونه پیک را بشناسیم؟

- معمولاً ندا در شرایطی ویژه به گوش می‌رسد، در موقعیتی که قهرمان تنهاست، در یک جنگل تاریک، زیر درختی بزرگ، کنار چشمه‌ای جوشان ...
- معمولاً پیک، موجودی عجیب است که خوار و ناچیز شمرده می‌شود، یک کوزه، یک گیاه و ..



این هم گوشه ذهنمان داشته باشیم که تمام سفرها با دعوت شیرین پیک آغاز نمی‌شود. گاهی قهرمان با سقوط و فرار از موقعیت خطرناک و ... پا به سفر می‌گذارد. افسردگی، ناامیدی، بیماری، اضطرابی که با تجربه‌های پرتنش همراه می‌شود، می‌تواند دعوتی به سمت درون و بررسی روش زندگی باشد. به این ترتیب قهرمان پس از تجربه آسیب و غم بزرگ، به سوی سفر زندگی کشانده می‌شود.



رایلی را در پویانمایی درون و بیرون یادتان هست؟



## ۲ ردّ دعوت

در زندگی واقعی نیز گاهی دعوت‌ها رد می‌شوند یا بی‌پاسخ می‌ماند. در داستان‌ها و قصه‌ها نیز ممکن است دعوتی بی‌پاسخ بماند، چرا که قهرمان به دلایل مختلف مایل به سفر و رشد خویش نیست. او خود را سرگرم امور دیگر می‌کند تا با سفر و درد رشد روبه‌رو نشود. ردّ دعوت، سفر را به عقب می‌اندازد و در این شرایط قهرمان پشت دیواری از عادت‌های زندگی روزمره، می‌ماند. قدرت انجام عمل مثبت را از دست می‌دهد و قهرمانی می‌شود که نیاز به ناجی دارد.

اسطوره‌ها و قصه‌های مردم تمام جهان، نشان می‌دهند که علتِ ردّ دعوت این است که فرد نمی‌خواهد از چیزهایی که به آن‌ها علاقه‌مند است و عادت کرده‌است، دست بکشد.

رد دعوت مرحله‌ای **گذرا** در قصه‌ها و داستان‌هاست. رد دعوت هرچند منجر به آشفتگی‌های بیشتر می‌شود اما دورانی ناپایدار است که در نهایت قهرمان را به سوی سفر می‌کشاند. معولا در این شرایط، پیک‌ها و ندای درون او را کلافه می‌کنند و روز و شب برایش نمی‌گذارند.



ایشان نیز مجبور شد سفر را شروع کند.

### ۳ - امداد غیبی و ملاقات با راهنما

قهرمان در اولین مرحله‌ی سفر، با موجودی حمایت‌گر روبه‌رو می‌شود. این موجود غیبی که اغلب ناشناخته و مبهم است، رازی را با قهرمان در میان می‌گذارد یا طلسم و رمزی به او می‌دهد که در برابر نیروهای اهریمنی که در سفر پیش روی قهرمان هستند، از او محافظت می‌کند.

این شخصیت، نشانگرِ بخشِ مهربانِ سرنوشت است و این اطمینان را می‌دهد، که از قهرمان داستان محافظت می‌شود. شخصیت راهنما، به شکل‌های گوناگون در داستان ظاهر می‌شود؛

پیرمرد	پریان	درویش
کوتوله جنگلی و ...	جادوگر	چوپان



استاد او گوی را یادتان هست؟ شما چه نمونه‌هایی از شخصیت راهنمای داستان به خاطر می‌آورید؟

#### ۴- عبور از نخستین آستان

نخستین آستان، گذر از ناشناخته‌ها است. قهرمان که از محیط امن خانه جدا شده و حمایت افراد نزدیکش را از دست داده‌است، در ادامه با کسانی روبه‌رو می‌شود که او را به سختی امتحان می‌کنند و اراده و توانش را برای رویارویی با خطرات سفر می‌سنجند. به این موجودات **نگهبانان آستانه** می‌گویند.

نگهبان آستانه موجودی قوی و مفید است که تلاش می‌کند راه قهرمان را سد کنند. انگار رویارویی با نگهبان آستانه، بخش از دوره آموزشی قهرمان است. گاهی نگهبان آستانه که به ظاهر دشمن هست، به پشتیبانی ارزشمند بدل می‌شود و حتی وسیله عبور از آستانه می‌شوند. هرچند رویارویی با نگهبانان آستانه، ناخوشایند و دردسرساز است اما تنها با رویارویی، نبرد، پذیرش و صلح این نیروهاست که قهرمان می‌تواند سفر خود را ادامه دهد.



تا حالا شده رقیبت، بهترین دوستت شود؟

## ۵- عبور از آستانه جادویی

آخرین مرحله عزیمت مشخص می‌کند که قهرمان آماده‌است تا به جهان دیگر قصه برود. شبیه مرگ و تولد در دنیای بزرگتر و عمیق‌تر است. گذر از این آستانه جادویی، مرحله‌ی انتقال و عبور قهرمان است. در این شرایط قهرمان به جای آن‌که بر نیروهای نگهبان آستانه، پیروز شود و یا رضایت آن‌ها را جلب کند، توسط ناشناخته بلعیده می‌شود و به ظاهر می‌میرد. قهرمان در این مرحله تغییراتی اساسی را تجربه می‌کند و کاملاً متحول و دگرگون می‌شود تا شایستگی ورود به دنیای دیگری را به دست بیاورد.



این صورتی مهربان، در آستانه دگرگونی است و به دنیای دیگری وارد می‌شود.

اینجا مرحله عزیمت به پایان می‌رسد و قهرمان وارد مرحله تشریف و پس از آن مرحله بازگشت می‌شود که در شماره‌های آینده کتاب نقد به آنها می‌پردازیم.

## نگاهی به داستان «من و عجیب و غریب» از دریچه نقد اسطوره‌ای

## نگاه خلاق

از خواندن کتاب من و عجیب و غریب لذت بردم . قلم و فکر نویسنده برایم تازگی داشت. نویسنده موضوع جالبی را برای نوشتن انتخاب کرده بود و به همه گره های ایجاد شده در داستان پرداخته شده بود .

اما نکته ای که وجود داشت روند داستان بود. در بعضی از بخش ها، روند داستان سریع و بعضی از بخش ها کند پیش می رفت و این موضوع می تواند از اشتیاق خواننده برای خواندن ادامه داستان بکاهد . نکته دیگری که می توان به آن اشاره کرد فضا سازی نویسنده در سبک داستان های تخیلی است .

در این داستان نویسنده به خوبی توانسته بود فضای لازمه را ایجاد کرده و قوه تخیل خواننده را به چالش بکشد و این ذکاوت نویسنده را می رساند، در بعضی از بخش ها، فضا سازی فراتر از ذهن خواننده پیش رفته بود. خواننده به سختی از قوه تخیل خود استفاده کرده تا آن را در ذهنش ایجاد کند تا روند داستان جا نماند و دچار سردرگمی نشود .

و در پایان این نکته را هم اشاره کنم که نویسنده در اوایل داستان، برای گفت و گوی شخصیت ها، از زبان محاوره ای و رسمی همزمان استفاده کرده است. به نظرم کتاب من و عجیب و غریب حاصل تفکر خلاق است که انسان را به چالش و می دارد .

هانیه اصغرزاده

مرکز شهریار

## از دریچه اسطوره

این رمان در سال ۱۳۹۲ از سوی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رسیده است که امروز با تکیه بر نقد اسطوره‌ای به نقد آن خواهیم پرداخت.

در ساختار نقد اسطوره‌ای سفر قهرمان داستان از موقعیتی به موقعیتی دیگر که اغلب پرواز از رئال به فانتزی است در سه مرحله ورود، مواجهه و بازگشت روایت می‌شود و همین بهانه‌ای برای شروع این رمان است که از این شیوه برای ارائه داستانش بهره برده است. باران، دختری خیال‌پرداز است که روزی با دیدن درختی در درخت خرمالو از آن بالا می‌رود و به سرزمین یا بهتر بگوییم جنگلی باستانی وارد می‌شود. قبل از این ورود یک پیش زمینه‌ای نسبتاً طولانی از باران و خانواده‌اش ارائه می‌شود که بی کارکرد نیست و بعداً ما در ابتدای فصول بعدی به آن متصل می‌شویم و تعلیقاتی که ایجاد شده را یک به یک برطرف می‌کنیم و این پرش و برش‌های مستمر رمان را از یکنواختی صرف رئالیسم یا فانتزی خارج می‌کند. بعد از آشنایی با محیط جنگل و شرح دلایل برای ادامه سفر و مبارزه، باران وارد مرحله کندوکاو برای یافتن دانه سبز زندگی می‌شود و با یافتن آن و نجات جنگل از هیولاهای خشکسالی، به زندگی خویش بازمی‌گردد. نکته مثبتی که در این روند و در کل رمان جاری‌ست، زبان قدرتمند نویسنده برای روایت داستان است. زبان داستان منعطف است و صلابت خودش را در مواجهه با محیط‌های گوناگون نه تنها از دست نمی‌دهد بلکه آن را دستمایه‌ای برای خلاقیت بیشتر و تعبیر متنوع‌تر و زیباتر قرار می‌دهد. می‌توان گفت که سواد و مطالعه نویسنده و همچنین تجربه او در زمینه ادبیات نوجوان بالاست و همین رمان را تبدیل به اثری خوشخوان و روان کرده است که دچار سگته‌ها و تعلل‌های زبانی در هیچ نقطه‌ای با توجه به ژانرهای دوگانه‌اش نمی‌شود. پس از دیدگاه ساختار اسطوره‌ای نویسنده تعلیق و مواجهه و بازگشت و اصول آن را به خوبی روایت کرده است.

اما در خصوص محتوای کتاب نکات زیادی را می‌شود مطرح کرد. بارزترین نکته به نظر من این است که ما در جهان با تعدد افسانه و فولکلور مواجهیم که همه موضوعات مشترک اما سوژه‌های متفاوتی دارند. اگر قرار باشد ما از نمادهای مطرح در این داستان تفسیرهای بومی ارائه بدهیم، باید در حین مطالعه کتاب به وسیله پاورقی‌هایی متوجه می‌شدیم این رویکرد افسانه‌ای و باستانی ریشه در کدام فرهنگ یا اسطوره یا افسانه ایرانی دارد و این به اثر اصالت می‌داد که با توجه به عدم وجود چنین نمونه‌هایی، نمی‌شود ریشه‌های اقتباس را کشف کرد و در نتیجه آن را در محتوا اسطوره‌ای نامید.

نکته دوم در محتوا، پراکندگی موضوعات مطرح شده است. مسئله گرسنگی در یک زمان و جنگل باستانی مطرح می‌شود، با اینکه می‌دانیم برخلاف امروز که دلیل گرسنگی و فقر، توزیع نابرابر سرمایه است در زمان‌های قدیم این مسئله ریشه در جنگ یا شیوع بیماری داشته است. می‌توان تصور کرد که داستان در یک جهان موازی روایت می‌شود. اما ارتباط نه چندان منطقی بین رویش یک درخت بزرگ و عشق و حل شدن شدن مسئله، این فرضیه را از بین می‌برد. ضمن اینکه به نظرم همه این مسائل که حلقه پیوند داستان هستند، ارتباط چندان نزدیکی با جهان نوجوانان ندارد و با اینکه ارزشمند هست، از دریچه نگاه نوجوان امروز دور است.

نکته دیگر درباره شخصیت‌ها و سرنوشت آنهاست. بعضی شخصیت‌ها مثل پدر باران در رفتارها از یک تیپ، فراتر نمی‌روند و سرنوشت بیشتر شخصیت‌ها همین است. هرچندان تلاش‌هایی در توصیف شکل گرفت تا شخصیت بشوند، اما چون در کنش، کمرنگ هستند، تلاش مثرثمری نیست. نکته دیگر سرنوشت نامعلوم شخصیت جیران بود. این شخصیت در اواسط داستان به ناگاه وارد می‌شود، بعد از شباهت او با پری رودخانه گفته می‌شود، که در آخر گنگ می‌ماند و در پایان به ناگاه و بدون هیچ منطقی و سال‌ها بی‌خبری از در وارد می‌شود.

زینب محمدی

مرکز شهر قدس



## خواب و بیدار

در این داستان باران از زندگی روزمره دست می‌کشد و سفری خیالی را آغاز می‌کند. در واقع درخت خرمالو باران را به سفر دعوت می‌کند. (عزیمت) سفر به دنیای ناشناخته‌ای است که باران آن را نمی‌شناسد و نمی‌داند خواب می‌بیند یا بیدار است. ابتدا او توجه نمی‌کند ولی بعداً به نشانه‌ها که همان حلقه درخشان روی درخت است پاسخ می‌دهد. اولین راهنمایی که با آن مواجه می‌شود خانم درختی است که شخصیت مهربان و محافظت‌کننده‌ای دارد. عبور از اولین آستان: در این داستان باران باید از پری رودخانه که انگشتان دراز دارد و پاها را قلقلک می‌دهد عبور کند .

او به کمک جمله جادویی «درختان باز شو ، درختان پهن شو ، درختان کمک کن تا از رودخانه بگذریم» از آنجا عبور می‌کند.

ستایش نامور

مرکز ۲۲

## شکلات متفاوت

یکی از بهترین ویژگی‌های این داستان شخصیت پردازی است. شخصیت باران، فراتر از اینکه دختر هست یا پسر برای مخاطب باورپذیر است. نویسنده چندین بار اشاره کرده است که باران دختر است اما شخصیت او به گونه‌ای است که هم می‌تواند پسر و هم دختر باشد.

اما بعضی از گوشه‌های داستان، مبهم است مانند شخصیت «جیران» که چندان روشن نیست. اصلاً کجا بود؟ چرا رفته بود؟ چرا ابتدای رمان شخصیت‌های زیادی معرفی شدند ولی در ادامه به آنها پرداخته نشد؟ باران بعد از اینکه از جنگل بیرون آمد، جیران هنوز در جنگل بود پس در جملات پایانی چطور ظاهر شد؟

شاید دنیای جادویی و فانتزی که در این کتاب خواندم، در کتاب‌ها و پویانمایی‌های دیگر تجربه کرده باشم اما فضای این رمان حس دیگری داشت. می‌توان آن را به شکلاتی تشبیه کرد که شیرینش را خورده باشی ولی مزه آن متفاوت باشد. البته موضوع گرسنگی باعث شد که به عنوان نوجوان دوست داشته باشم کاری برای شخصیت‌ها و مردم جهان کنم.

محمدحسین جوادی

مرکز ۲۵

## در آینه نوجوان امروز

در روزگاری هستیم که زبان و ویژگی های مخاطب نوجوان در تکامل و تغییر هست، نویسنده و شاعر نوجوان باید بسیار هوشمندانه و همسو با مخاطب حرکت کند که با آثارش بتواند مخاطب را جذب کند.

موضوع و ژانر کتاب، هوشمندانه، در راستای علاقه مندی های مخاطب امروز است، اما مهم ترین ویژگی رمان نوجوان امروز باید شخصیت پردازی های آن مجموعه باشد، شخصیت های من و عجیب و غریب بر خلاف ژانر کتاب، مناسب گروه سنی مخاطب نیست. شخصیت های داستان گونه ای انتخاب و پردازش شده اند که انگار مخاطب های داستان گروه سنی اعضای ج هست، علاوه بر آن زبان کتاب مناسب گروه سنی نوجوان امروز نیست. شاید اگر ده سال پیش این کتاب نقد می شد، از تمام لحاظ مناسب گروه سنی انتخاب شده بود، اما امروز زبان نوجوان بسیار تغییر کرده و از طرفی او کاملاً زبان خود را می شناسد.

در رابطه با شخصیت پردازی های داستان باید عرض کنم که، نوشتن جزئیات باعث شکل گرفتن بیشتر و بهتر شخصیت در ذهن مخاطب می شود. موقع خواندن این کتاب من کاملاً شخصیت های کتاب را تصور می کردم و آن هم به خاطر جزئی نگرایی در توصیف شخصیت ها است که جزء ویژگی های بسیار مثبت داستان است.

در رابطه با پایان بندی کتاب ترجیح می دادم مثل همه داستان های این ژانر تمام نشود و نقطه پایان متفاوتی را داشته باشد، چون مخاطب امروز دنبال داستان هایی هست که نتواند قدم بعدی آن را حدس بزند و ترجیح می دهد قدم به قدم داستان را دنبال کند اما پایان کتاب چندان مخاطب را دچار شگفتی نمی کند.

سارا پور عبدالله

مرکز ۲۵

## دنیای درون درخت خرمالو

مضمون و محتوای داستان به قدر جذاب است که فصل به فصل با آن پیش می‌رویم و متوجه گذر زمان نمی‌شویم. گاهی به نظر می‌رسید که توصیف‌های پی در پی ماجرا را پیش می‌برد. اگر گفت‌وگوها بیشتر بود. داستان در ذهن «باران» تعریف و روایت می‌شد، ارتباط بهتری بین مخاطب و داستان برقرار می‌شد.

شخصیت باران خیلی قوی بود او می‌توانست در برابر مشکلات مقاومت کند. این نقطه جذاب داستان بود. ولی کاشکی باران می‌توانست یکی را داشته باشد که او را هم درک کند مثلاً (خواهر یا برادر بزرگتر) که هم او را درک کند و هم باران.

به نظرم آنجایی که باران با درخت خرمالو وارد یک دنیا جدید می‌شود هیجان‌انگیز است به ویژه زمانی که باران آن شیء براق را پیدا می‌کند و به دنیای درون درخت خرمالو می‌رود، داستان به خوبی پیش می‌رود و فراز و فرودهای داستان در جنگل باستانی ما را با خود همراه می‌کند.

صبا علیزاده

مرکز ۱۲

## برزخ تعلیق

فکر می‌کنم با رعایت چند نکته این کتاب از جذابیت بیشتری برخوردار باشد و با رعایت این نکات آهنربای قوی‌تری خواننده را جذب کند. تغییر اسم و طرح روی جلد کتاب یکی از این نکات است. فصل‌بندی کتاب هم جذابیت چندانی ندارد. اما در پایان برخی از پرسش‌هایم بی‌پاسخ ماند و این باعث شد در برزخ تعلیق بمانم. چون نمی‌دانم بازگشت جیران به خانه‌ی آنها در خیالات باران اتفاق افتاد یا واقعا جیران برگشته بود. نویسنده می‌توانست با نوشتن گفت‌وگوها از مادر یا مادر بزرگ پنبه‌ای یا درنا ابهامات را درباره‌ی برگشتن جیران در واقعیت رفع کند.

با این حال از نثر روان و گیرای داستان باعث می‌شود خواننده با کتاب پیش برود. دیالوگ‌ها نه خیلی کتابی است که داستان را بی‌مزه شود و نه خیلی عامیانه که باعث از بین رفتن خصوصیات نوشتاری بشود. تخیل داستان می‌تواند، ذهن خواننده را معجب و وادار به تصویرسازی کند و نگاه تازه‌ای به موضوع داشته باشد.

فاطمه هادیان

مرکز ۲۵

## هزار و پنج دلیل

کتاب من و عجیب و غریب، پر بود از اتفاقات عجیب؛ از هزار و پنج دلیل باران برای عجیب بودن زندگی اش تا برگشت جیران در آخر داستان. در این کتاب نویسنده با تغییر در برخی از اصطلاحات روزمره، عجیب بودن زندگی باران را نشان داده است. برای مثال وقتی از ترکیب «هزار و پنج دلیل» به جای «هزار و یک دلیل» استفاده کرده است. نویسنده با بازی اعداد، اتفاقات تلخ و شیرین زندگی شخصیت داستان را شرح داده است، مانند قسمتی که از عدد ۷ برای اتفاقات زندگی باران استفاده کرده است. در قسمتی از کتاب اشاره به پدر و مادری شده است که با وجود تفاوت‌ها، یکدیگر را دوست دارند.

نویسنده از فضای داستان به خوبی استفاده کرده است تا دغدغه‌های اجتماعی را انتقال دهد، مانند جایی که اشاره به کودکان گرسنه ای دارد که می‌میرند اما آب از آب تکان نمی‌خورد، ما چنان غرق در زندگی و مشکلاتمان شده ایم که فراموش کردیم در قبال دیگر انسان‌ها هم مسئول هستیم. نویسنده با آوردن شخصیت‌هایی مثل گنجشک، به ما یادآوری می‌کند که گاه چنان از خاطرات، احساسات و اتفاقات زندگی دور می‌شویم که حضور گنجشک، عزیز و با ارزش می‌شود.

درخت خرمالو برای فرار از غم و ناراحتی‌ها و گاهی مکانی مناسب برای خلوت و تنهایی است. جنگل باستانی نماد اتفاقات جدید زندگی ما است که در نظر اول برایمان ترسناک است اما بعد از مقابله و آشنایی با آن، بسیار جذاب و لذت بخش می‌شود.

جیران در زندگی تک تک ما حضور پررنگی دارد. به اعتقاد من اگر ما اینجا هستیم، می‌نویسیم، کتاب می‌خوانیم و شعر می‌گوییم به دلیل آن است که همه ما در زندگی جیرانی داشتیم که کتاب خوانی را به وجود ما پیوند زده است و با داستان‌های پر رمز و رازش، قوه تخیل ما را برای نوشتن پرورش داده است، همه این‌ها اشاره به زندگی ما دارد که چگونه احساسات در آن نقش دارد و چگونه گاهی با قلب‌هایمان یکدیگر را صدا می‌زنیم. نویسنده با قرار دادن دغدغه‌ها، چالش‌های پر فراز و نشیب زندگی، به ما یادآوری می‌کند که در مسیر زندگی دست از تلاش برنداریم و برای آنچه خواهانش هستیم، تلاش کنیم زیرا تمام این چالش‌ها پیش زمینه‌ای برای ورود به دنیا بزرگسالان با اتفاقات متفاوت، است.

حنانه غفاریان

مرکز ۳۳

## داستانی با ژانر فانتزی

قهرمان این کتاب دختری ۱۴ ساله به نام باران است و دارای ویژگی‌هایی است که حتی می‌توانیم شخصیت داستان را یک پسر بدانیم. نویسنده کتاب با آفرینش شخصیت‌ها با ویژگی‌های خاص، نوشته‌ی خود را متفاوت خلق کرده است و البته در ادامه متوجه خواهیم شد که نویسنده با توجه به استقبال نوجوانان امروزی، داستانی با ژانر فانتزی نوشته‌اند. موضوعی دیگر درخصوص عنوان و اسم کتاب است که بعد از خواندن داستان، متوجه منظور نویسنده از عجیب و غریب می‌شویم. باران این دو اسم را برای هفت میوه و همسان انتخاب کرده است. باران تا ۱۴ سالگی گریه نکرده است و همه حیوانات او را دوست دارند.

به نظرم یکی از بهترین رمان‌هایی بود که تا به حال خواندم و از اینکه نویسنده ویژگی‌های شخصیت‌های داستان را به خوبی بیان کرده، کاملاً توانستم آنها را تصور کنم. ولی کاش بیشتر از شخصیت «جیران» در داستان می‌نوشتند و اینکه چرا به ناگهان در آخر داستان، می‌آید. راستی اصلاً از کجا آمد؟

نیوشا فرحت

مرکز فیروز کوه

## بسیار از او نمی دانستیم

حدود پنج سال پیش کتاب «من و عجیب و غریب» را خواندم. با اینکه بسیار گذشته اما یادم هست چقدر از خواندنش لذت بردم. اما این بار برای نقد و با نگاه تازه، به سراغش رفتم و شروع به خواندنش کردم.

بار دیگر تصویر جلد کتاب مرا به ذوق آورد. قلم خانم فروزنده خداجو را دوست دارم چرا که در این کتاب من و هم سن و سال هایم را به دنیای تخیل و رویاهایمان دعوت کرد و تصاویری را در ذهنمان ساخت که انگار هر شب، قبل خواب با چشم دل، می دیدیم و این بار با «باران» داستان پا به دنیای عجیب و غریب گذاشتیم.

خواننده به دنبال دلیل برای این عنوان کتاب می گردد و در جایی از داستان پی می برد که «هفت میوه» و «همسان» دوستان عجیب و غریب «باران» هستند.

در این داستان گاهی با تکرار کلمات و جمله ها روبه رو می شویم. انگار با این تکرارها، بیشتر غرق در احساس آن لحظه می شویم.

«اما نه به تلخی امروز... امروز... امروز»

«من چقدر خوشحالم... خوشحال و خوشحال»

داستان از نگاه اول شخص روایت می شود و خواننده هر لحظه توقع، ماجرای عجیب و غریب دیگر را دارد و نویسنده این توقع را به خوبی پاسخ می دهد.

و در نهایت، پایانی عجیب به سراغمان می آید.

«جیران»

با او در داستان آشنا شده بودیم اما بسیار از او نمی دانستیم و دیگر حرفی از او نبود. اما در پایان داستان، خواننده با جمله ی «جیران» بود، جیران کودک کی های من» روبه رو می شود و نمی داند پشت این کلمه چه داستانی است.

این رمان پایان باز ندارد، بلکه پایانی عجیب و غریب مانند عنوانش دارد.

نرگس بنار

مرکز فیروزکوه



## عجیب و غریب

داستان از زبان نوجوانی نقل می‌شود به نام باران که با پدر و مادر و مادر بزرگ و پارسا و درنا زندگی می‌کند. او نمی‌تواند گریه کند و حیوانات نیز از او نمی‌ترسند. پدرش به موسیقی و آواز علاقه‌مند است او بسیار عاطفی و شغل او خیاطی است. مادرش پر تلاش و زحمتکش و کمی غرغرو است، باران با مادر بزرگ رابطه‌ی خوبی دارد. درنا پرحرف و شیطون است و پارسا کم حرف و شنونده. دو قلوهای متفاوت و دوست‌داشتنی.

بعضی از شخصیت‌های داستان عجیب در ذهن می‌مانند مانند زن درختی، کسی است که باران را با خود به جنگل باستانی می‌برد و در راه وقتی می‌خواهند از رودخانه عبور کنند جملاتی را تکرار می‌کند. زن درون رودخانه که باعث ترس باران می‌شود و چنار ورمی که خانه‌ی باران است. او با دختر زن درختی (هفت میوه) و پسر شبیحی (همسان) در این ماجراهای عجیب باران را همراهی می‌کنند.

اولین چیزی که به ذهن مخاطب می‌رسد، عنوان کتاب است. آیا کلمه «من و عجیب غریب» به عنوان یک صفت به کار رفته است؟ با مطالعه می‌فهمیم که باران این اسامی را برای هفت میوه و همسان انتخاب کرده است. هفت میوه، دوست عجیب اوست و همسان، دوست غریب اوست.

نویسنده در داستان از نمادها و نشانه‌های زیادی استفاده کرده است مثل یافتن دانه‌ی زندگی، جنگل باستانی، خوشه‌ی گندم که نماد خیر و برکت است و پسر شبیحی که نماد یک قربانی است.

نویسنده نیز از داستان‌های قدیمی و اسطوره‌ای الهام گرفته است مانند مراقبت از جوانه و داستان مسافر کوچولو و داستان لوبیای سحر آمیز و....

داستان پایان بندی مناسبی نداشت و جیران که اول داستان به آن پرداخته شده بود به طرز ناگهانی محو شده و در آخر داستان نمایان می‌شود و داستان با گریه کردن باران به یک سکون می‌رسد. داستان ماجرا جویی خوبی داشت و مناسب سن مخاطب است و خواننده به خوبی می‌تواند با شخصیت اصلی داستان (باران) همذات‌پنداری کند و فرقی نداشت که مخاطب پسر باشد یا دختر.

ماه پری بختیاری

مرکز ۴۱

## عشق کافی ست

داستان شروع و مقدمه خوبی دارد و اطلاعات کافی در اختیار خواننده می‌گذارد. نویسنده می‌توانست با توصیف بیشتر شخصیت‌ها و مکان‌ها تصویرسازی بهتری از وقایع داستانی ارائه دهد. در داستان تخیلی نیز همچنان باید استدلال منطقی وجود داشته باشد. در ماجرای عبور باران از حلقه، به نظر می‌رسد که منطقی برای ورود او به دنیای دیگر وجود ندارد و مخاطب با پرسش‌هایی از این دست مواجه می‌شود. باران چگونه وارد دنیای دیگر شد؟ آیا افراد دیگر هم می‌توانند به آنجا بروند؟ به عنوان مثال پارسا که قضیه حلقه را به باران گفت می‌تواند وارد جنگل باستانی شود؟ باران چه شایستگی ویژه‌ای دارد و ...

مسئله دیگر واکنش باران در لحظه ورود به سرزمین جنگل باستانی است که برایش غیر قابل باور نبود، یعنی اگر ما بخواهیم وارد یک دنیای دیگر بشویم باید خیلی برای مان عجیب تر و ترسناک تر باشد. اما باران چندان دچار شگفتی و تعجب نشد از اینکه یک درخت با او صحبت می‌کند، حتی خیلی مطیع هرچه او می‌گفت گوش می‌داد بدون این که برای کشف واقعیت و یافتن پاسخ تلاشی کند.

نکته دیگر داستان، نماد گرایی است. نویسنده می‌کوشد درون سرزمین باستانی، نمادهایی بگذارد که برای باران یادآور افراد خانواده باشند. برای مثال خاله درختی که او را یاد مادر بزرگ یا مادرش می‌انداخت، یا پری رودخانه که یادآور جیران بود. در ادامه می‌توان به خط فکری نویسنده اشاره کرد که به بحران گرسنگی در جهان می‌پردازد. این اندیشه از روزنامه خوانی پدر باران و تماشای عکس آن کودک گرسنه شروع شد و در جنگل باستانی با هیولای گرسنگی نشان داده شد. در پایان با اشاره به گندم که نماد غذا و رفع گرسنگی است، باز هم می‌توان نشانه‌هایی از دغدغه نویسنده را دید.

زمانی که باران دانه سبز را پیدا کرد، تمام جنگل با ارزش‌ترین دارایی‌شان را یافتند اما کنشی برای گرفتن دانه از باران نداشتند. با وجود اینکه برای آنها با ارزش بود و حتی زندگی اشباح زیادی به این دانه وابسته بود و باید سریع کاشته می‌شد. پایان داستان از بار عاطفی خوبی برخوردار بود. جیران در پایان داستان برگشت و به دل‌تنگی‌های باران خاتمه داد.

گویی نویسنده تلاش کرده است تا به ما بگوید که برای حل مشکل گرسنگی، تنها کافیسست عشقمان را نثار کنیم تا هیولای گرسنگی دنیای خودمان را شکست بدهیم.

عرفان اختریان

مرکز ۹

## قدم در گذرگاه دهم

کتاب من و عجیب و غریب، کتابی پر از رمز و راز است از «م» عنوانش تا «ن» پایانش به خوبی این رمز آلودگی را به تصویر می‌کشد. البته تصویر سازی و حتی رنگ سبز جلد متناسب با سبک این اثر (رنالیسم جادویی) انتخاب شده است که زیبایی آن را در چشم دوچندان می‌کند.

قدم‌های آغازین هر فصل به ویژه جملات ابتدایی کتاب به بهترین نحو ما را به خواندن و شنیدن داستان دعوت می‌کند و همین‌طور کوتاهی جملات، شخصیت پردازی، لحن عامیانه و به دور از پیچیدگی‌اش به خوبی ما را همراه و هم‌قدم خود می‌کند. به قدری قلم نویسنده دارای قوت است که در بیان احساسات به ویژه سردرگمی، حس را به زیبایی هر چه تمام‌تر القا می‌کند (ص ۴۱) و در ادامه به بیان ناهنجاری‌ها و مشکلات جامعه می‌پردازد و سعی دارد آنها را با مخاطب در میان بگذارد (ص ۵۳). در لایه‌های دیگر داستان، شجاعت، انسانیت و همدلی (ص ۸۵-۸۸) و حتی نصیحت کردن به زبان بی‌زبانی (ص ۱۲۲) سایر مضامینی هستند که نویسنده به آن می‌پردازد و به نوعی سعی در الگو سازی دارد؛ البته با تمام این‌ها، صفحه ۱۲۴ طعم دیگری داشت چه آغازش و چه پایانش!

هر چند با فراز و فرودها، گره افکنی و گشایش‌ها همراه شدیم، اما در بیان و توصیف رویایی خیر و شر داستان (ص ۱۰۸) کمی از فضا سازی روان و گویای نویسنده فاصله گرفتیم. فصل هفت، گویا پاییزی برای این داستان است؛ با آغازی شور انگیز به استقبالمان آمده و در آخرین نفس‌هایش حزن و هوای بارانی‌اش را به رخمان کشید اما یکی از زیباترین دوخطی‌های کتاب این جمله‌ها است: «ومن می‌خواستم تمام عشقم را نثار آن دانه کنم. شاید مسخره باشد اما آن دانه‌ی کوچک آنقدر سبز و سحرگون بود که تمام وجودت را پر از امید و آرزو می‌کرد.» (ص ۱۲۸)

قدم در گذرگاه دهم که می‌گذاریم حال دل‌مان خوش می‌شود شاید آغاز مسیر سنگلاخی باشد اما در پایانی‌ترین نقطه مسیر از زیبایی منظره بی‌نهایت لذت می‌بریم، در نهایت چقدر چقدر و باز هم چقدر آخرین خط و آخرین جمله‌ی کتاب دوست داشتنی بود.

عالیه ساجدی

عضو ارشد مرکز رباط کریم

## بازخوانی دغدغه‌ها

نگاهی به عناصر داستان کتاب «من و عجیب و غریب»:

### • موضوع اصلی

کتاب رمان کوتاهی است از زبان دختری چهارده ساله و دنیای پیرامون او و خیالاتش و به مشکل بزرگ گرسنگی می‌پردازد.

در کنار این موضوع ما حضور آدم‌هایی که به داستان رنگ و بو می‌دهند را می‌بینیم.

پرداختن به گرسنگی و موضوع داستان

معضلات زیادی در دنیای ما وجود دارد، یکی از این مشکلات مشکل گرسنگی است. که چرا مردمان کشوری از گرسنگی می‌میرند و در همان زمان مقدار زیادی غذا دور ریخته می‌شود.

سختی‌های دیگر و تضادها

در عین حال که در فرایند داستان به این موضوع مهم پرداخته شده، به سختی کار پدر و مادر باران و تناقض بین دو فرزند دو قلو که یکی از آن‌ها صحبت می‌کند و دیگری نمی‌تواند صحبت کند اشاره شده است.

اشاره به نقش جامعه بشری

انسان دوستی شخصیت پدر و ترویج آن با مطرح کردن این موضوع با دخترش.

داستان به درخواست‌های جامعه انسانی در خانواده، در جامعه و در دنیایی دیگر که باران آن را نجات داد می‌پردازد.

از میانه داستان دغدغه شخصیت اصلی، حل مشکل گرسنگی است. در این راه، موجوداتی به او کمک می‌کند که نماد عناصر کمک‌کننده هستند و موانعی نیز برهم‌زننده مسیر شخصیت هستند که نماد نگهبان آستانه هستند.

### • تعلیق داستان

فراز و فرود داستان بسیار خوب رعایت شده است. به طوری که خواننده از خواندن کتاب خسته نمی‌شود و تمام اتفاقات را همزمان دریافت نمی‌کند که جذابیت کتاب از بین برود. داستان طوری نوشته شده است که پس از تمام کردن هر صفحه با شوق بیشتر برای خواندن صفحه بعد کتاب را ورق می‌زنیم.

### • آگاهی

در داستان گفته شد که ضعیف‌ترها زودتر از پا در می‌آیند. یکی از برداشت‌هایی که از ضعف می‌شود، ضعف جسمانی و گرسنگی است. می‌دانیم که باید آگاهی، میانه و عدالت در هر کاری رعایت شود اما متأسفانه در دنیای ما درباره گرسنگی عدالت رعایت نمی‌شود. به طوری که هزاران آدم و کودک از گرسنگی می‌میرند و هزاران آدم و کودک از پر خوری مریض می‌شوند.

### • مرگ

در داستان زندگی و گرسنگی کودکان مطرح شده است، کودکانی که از گرسنگی یا می‌میرند یا شیخ می‌شوند. اما در آخر داستان با کاشتن دانه زندگی شیخ‌ها احیاء می‌شوند.

### • تصویر سازی

نویسنده در شروع کتاب تصویر سازی بسیار خوبی از یک خانه برای خواننده دارد و در ادامه تصویری بسیار واضح از محیطی خیالی.

شخصیت همسان کودکی است که چیزی به محو شدن او نمانده است. اما تا لحظه آخر مثل پدرش برای حل این مشکل جنگید و از بین رفت. این می‌تواند تلنگری باشد برای مخاطب که گاهی دغدغه رفاه ممنوعان نیازمند خود را ندارد.

سروش هوشمند

مرکز تخصصی ادبی (۱۵)

## من غریب در دنیایی عجیب

شروع داستان پر از تعلیق بود و با یک معرفی جالب شروع می‌شود. معرفی شخصیت عجیب باران، باران دختر چهارده ساله‌ای است که نمی‌تواند گریه کند و حیوانات او را دوست دارند. با این معرفی وارد داستان می‌شویم و همراه ماجرای اتفاقات عجیب قهرمان داستان (باران) پیش می‌رویم. باران روزهای خود را بسیار معمولی و عادی می‌گذراند تا خوابی عجیب می‌بیند و توسط برادر کوچکترش که مشکل گفتاری دارد در باغچه حیاط خانه متوجه یک حلقه آینه‌ای می‌شود.

در اینجا سراغ نمادها رفتیم و متوجه شدیم که آینه نماد خودشناسی است، به قولی باران رفت و وارد جهانی شد برای شناخت خود؛ جهانی پر از روح و آدم‌درختی و هیولا، جهانی که اولش تاریک بود و ناواضح هم برای ما و هم برای باران. ترس وجود باران را گرفته بود و در هر قدم که بر می‌داشت چیزی کاملاً عجیب و غریب را مشاهده می‌کرد، از همه عجیب‌تر، زندگی داخل یک درخت است. درختی که هر جا می‌رفت با او همراه بود، خانه‌ی سیار! باران در آن دنیای عجیب تنها بود نه مادر خیاط و گاهی سختگیرش و نه مادر بزرگ پنبه‌ای‌اش و نه پدر هنرمند و نه خواهری که از نظر کلامی شبیه خودش بود و نه برادری که از نظر رفتاری شبیه او بود... هیچکدام در این سفر همراه او نبودند. اما اینجا بود که توانست دوست پیدا کند یک دوست عجیب و یک دوست غریب، ولی باران هنوز نمی‌دانست به چه دلیلی در آن جنگل عجیب رفته‌است و شبیه کسی بود که می‌داند باید کاری انجام بدهد ولی نمی‌داند چه کار! اما زیاد این کنجکاوی طول نمی‌کشد و بالاخره باران ماجرا را می‌فهمد. حالا باید بین رفتن به خانه و آسودگی و کمک به دیگران یکی را انتخاب کند. او به ندای قلبش گوش می‌دهد و کمک کردن را انتخاب می‌کند. کمک به زندگی و جنگ با سیاهی، باران به موفقیتی بزرگ رسیده‌است و به نظر می‌رسد که خطر مرگ را رد کرده ولی نه... همه چیز بر وفق مراد پیش نمی‌رود و باران غم از دست دادن را تجربه می‌کند، او دوست غریبش را از دست می‌دهد. در جهانی بین غم و شادی می‌ماند؛ بین دنیای خودش با فلش‌بک‌های خیالی و دنیای جنگل باستانی... در این دنیای جدید و عجیب است که شجاعت و کمک را می‌فهمد و سفر ارزش مرگ و زندگی را به او یادآور می‌شود، او در این سفر تغییر می‌کند و بزرگ می‌شود. بعد از آن تغییر به همان دنیای عادی برگشت اما نه دیگر عادی نبود. دیگر هیچ کجا معمولی نبود و اینجا بود که تغییر خیلی بزرگ شد. بارانی که نمی‌توانست گریه کند، گریست...

فاطمه اقبال

مرکز ۲۷

## هفت، تنها یک عدد نیست

باران ابتدا زندگیش را روایت می کند و به عجیب و غریب بودن زندگی اش اقرار می کند. وقتی در ابتدای داستان بع عدد هفت اشاره می شود خواننده تصور می کند تنها یک عدد است اما همین طور که داستان پیش می رود، متوجه می شویم این انتخاب چندان بی اهمیت و بی دلیل نیست.

در شروع فصل اول نشانه های دعوت در خواب باران پدیدار می شود و باران نسبت به نشانه های محیط اطرافش حساس می شود. در ادامه به دعوت بعدی می رسمیم، درخشش حلقه ای بر شاخه درخت خرمالو که پارسا آن را نشان می دهد و این سندی می شود بر اینکه خواب جنگل باستانی تخیلات باران نبوده و واقعا باران به جایی دعوت شده است در ابتدا پیک سفر را پارسا و باران با هم می بینند اما بعد باران که در واقع قهرمان اصلی داستان است به نشانه دعوت پاسخ می دهد و سفر را شروع می کند.

همچنین دیدن تصویر ناراحت کننده در روزنامه زمینه ای می شود برای طرح موضوع اصلی داستان و درک وقایع در جنگل باستانی. هر چند باران ابتدا از سفر اجتناب می کند ولی بعد مجبور می شود دعوت را ناخواسته و ناخود آگاهانه بپذیرد و وارد جنگل شود.

باران در سفر خود به دنیایی دیگر شخصیت های تخیلی را ملاقات می کند مانند «خاله درختی» که ابتدا بسیار از دست او حرص می خورد ولی به هر حال در کنار او مسیر پر فراز و نشیبی را می گذراند، می توان گفت این کاراکتر در واقع همان «نگهبان آستانه» است.

ساجده حسن زاده

عضو مرکز ۲۷

## حلقه جادویی

داستان به خوبی نمایش داده شده، نویسنده به جزییات دقت کرده و طنزهای جالبی در بین سطرها و موقعیت‌های داستان آورده است. « پاهایم یک دفعه آنقدر دراز شده بودند، که زیر پتو جا نمی گرفتند» این یک جمله خبری است که ما را به فکر وامی‌دارد و می‌توانیم حدس بزنیم « او یک دختر در حال رشد است و جثه کشیده ای هم دارد»

ایده حلقه بر درخت خرمالو آنقدر هیجان‌انگیز است که نگاه ما را به یک درخت خرمالوی ساده، از فرش به عرش رسانده است.

باران نظری

مرکز ۳۵



## بازگشت

باران دختری ۱۴ ساله به نام باران از طریق خواهر و برادرش متوجه حلقه‌ای نورانی روی شاخه‌های درخت می‌شود. روزی که خانواده در خانه نبودند، خواب آلوده بود به سمت درخت می‌رود و بوهایی مانند خاک و آدامس و... به مشامش می‌خورد. و وارد دنیایی می‌شود که هیولای گرسنگی آن را تسخیر کرده و ...

رنگ جلد کتاب با حس طبیعت داستان، همخوانی دارد. طرح روی جلد زیبا و جذب کننده است؛ بعضی عناصر داستان روی جلد آن قابل مشاهده می‌باشد. همچنین طرز نگاه فرد روی جلد کتاب به خرمالو بیانگر ماجرای عجیب و راز آلود درخت خرما است.

درون مایه داستان در رابطه با مسئله اجتماعی قحطی و گرسنگی و محبت و عشق انسان‌ها است. شروع داستان، مانند اسم خود داستان برای خواننده کمی عجیب است. در ابتدای داستان ما با شخصیت پدر و مادر و ویژگی آن‌ها آشنا می‌شویم. طبق گفته باران که شخصیت اصلی و راوی داستان است، آن‌ها هفت بار تصمیم به طلاق می‌گیرند در حالی که آن‌ها بسیار یکدیگر را دوست دارند.

در ادامه باران وارد دنیای دیگری می‌شود که به نظر من کمی زود اتفاق افتاد. اما در حین داستان ما با فلاش‌بک‌هایی رو به رو می‌شویم که ماجراهی گذشته را شرح می‌دهد و باعث می‌شود بیشتر با سرگذشت باران و اعضای خانواده‌اش آشنا شویم.

شخصیت‌هایی که در جنگل باستانی وجود دارند از نظر من برای نوجوانان جذاب هستند و با خلاقیت فراوان خلق شده‌اند. گفت‌وگوی باران با خودش زیاد است می‌توانیم بگوییم بیشتر داستان باران دارد با خودش حرف می‌زند؛ و این باعث می‌شود مخاطب کمتر با فضای داستان ارتباط بگیرد. در این مورد آگه بیشتر به فضاسازی پرداخته می‌شد شاید این مشکل به وجود نمی‌آمد. هیولا بیشتر از اینکه شخصیت باشد در ذهن من نمادی از گرسنگی است ولی اگر کمی به او هویت داده می‌شد داستان جذاب تر می‌شود و کشمکش‌های زیادی ایجاد می‌شود به علاوه این سوال مطرح می‌شود که هدف هیولای گرسنگی از ایجاد قحطی چه بود؟ سوال دیگری که در رابطه با جنگل باستانی مطرح است این است که قبلا آنجا چه سرگذشتی داشته؟

اولین نشانه آشنایی باران با دنیای دیگر زمانی است که خواهر و برادرش در مورد نور حلقه‌ای در شاخه درختان می‌گویند. بعد خودش آن را می‌بیند و به سفر دعوت می‌شود. در ادامه می‌ترسد و از نزدیک شدن به آن خودداری

می کند و دعوت را رد می کند. اما زمانی که خواب آلود است کنار درخت می رود و متوجه بوهایی می شود. در این زمان وارد آستانه جادویی می شود که قرار است از جهانی به جهان دیگر برود. نشانه جهان دیگر حلقه نور است که از طریق آن وارد دنیای دیگر می شود. پس از اینکه وارد دنیای دیگر می شود با زن درختی آشنا می شود که حکم راهنما را برای او دارد و در تمام مسیر او را راهنمایی می کند. در جهان دیگر با شخصیت هایی روبه رو می شود؛ همسان نیرویی است که باران را وادار به حرکت می کند و باران با وجود او پیروز می شود. همچنین همسان می تواند یک نگهبان آستانه باشد چرا که اول ارتباط خوبی با باران ندارد و بعد برای رسیدن به هدف مشترک با هیولا با هم دوست می شوند و پایه پای هم مبارزه می کنند.

در پایان او به جهان خود بر می گردد، در حالی که جنگل باستانی را از تسخیر هیولای باستانی نجات داده است و دیگر در آن سر زمین قحطی وجود ندارد.

مبینا محمدصالحی

مرکز ۱۴

## در جست‌وجوی دانه زندگی

باران از همان ابتدای داستان دختری خاص و متفاوت است. روزی خواهر و برادر دوقلوی کوچکترش - درنا و پارسا - به او می‌گویند در حیات خانه در میان شاخه‌های درخت خرما لویشان حلقه‌ای نورانی دیده‌اند.

پس از آن ذهن باران حسابی مشغول می‌شود و یک روز که مادر و مادر بزرگ و دوقلوها به بازار رفته بودند و او در خانه تنها می‌شود، ناخواسته به طرف درخت کشیده می‌شود، زمانی که چشمانش را باز می‌کند متوجه حقایقی می‌شود و ماجراهای عجیبی برایش پیش می‌آید...

در ابتدا که نگاه خواننده به کتاب می‌افتد تصویر زیبای روی جلد کتاب و نام عجیب داستان نظر خواننده را جلب می‌کند و این مهمترین بخش شروع کتاب است. می‌توان گفت ترکیب رنگ‌ها و سبک نقاشی روی جلد و البته نام کتاب که سوال اصلی را برای خواننده ایجاد می‌کند، برای جذب مخاطب موفق بوده است.

در ابتدای داستان، نویسنده با انتخاب زاویه دید دختر خانواده، توضیحاتی به ما در مورد باران و خانواده اش می‌دهد مانند اینکه پدرش بسیار روحیه لطیف و شاعرانه دارد، مادرش خیاط است و دلسوز اما کمی از وضع زندگی ناراضی است، مادر بزرگش همیشه همیار اوست و به درد و دل هایش گوش می‌دهد و به او عشق و محبت می‌ورزد و در شرایط‌های مختلف به او کمک می‌کند.

سپس آخرین عضوهای خانواده معرفی می‌شوند. درنا که بسیار پر حرف است و حتی بدون فکر کردن حرف می‌زند و پارسا که برعکس خواهر دوقلویش اصلاً حرف نمی‌زند و بیشتر فکر می‌کند. اما باران بسیار دختر خاصی است و ویژگی‌هایی دارد که او را از همسن‌های خودش متفاوت می‌کند. برای مثال باران نمی‌تواند گریه کند.

حس و حال باران در زمان تنهایی، ترس و شگفتی او بعد از دیدن آن حلقه به خوبی به مخاطب منتقل می‌شود. نویسنده به خوبی می‌تواند ما را در تمام لحظات خواندن کتاب سهیم کند و ما لحظه به لحظه با شخصیت اصلی پیش می‌رویم و تمام لحظات را درک می‌کنیم.

اما ما بعد از آشنایی با افراد خانواده، همراه باران وارد سرزمینی جادویی به نام جنگل باستانی می‌شویم. جایی ترسناک و مخوف اما آرامش بخش، پر از لذت که با ورود باران به جنگل ماجرای اصلی داستان شروع می‌شود. در طول داستان شخصیت‌های عجیبی همراه باران هستند؛ زن درختی که اولین نفری است که باران در جنگل باستانی با او آشنا می‌شود، چنار ورمی که در تمام مدت بی‌قراری باران، همیشه تکیه‌گاه و خانه امن اوست و باران در کنار او حس

امنیت و آرامش را تجربه می‌کرد، پری رودخانه که باران را یاد جیران می‌انداخت، شخصیتی که بسیار معصوم و پاک بود و در زندگی بسیار سختی کشیده بود، هفت میوه که در تمام شرایط مواظب باران است و همراه او، همسان که با اینکه در اوایل کمی با باران کنار نیامده بود و پراز خشم و حس انتقام بود و در بعضی مواقع عجول و کم صبر اما باز هم دوست فداکار و همراه باران بود و خود را به خوبی در قلب ما جا کرد و البته گنجشک که با باران در تمام طول داستان و اتفاقات همراه او بود و از او جدا نشد و اینگونه می‌شود که باران به همراه سه دوستش هفت میوه و همسان که به آنها لقب عجیب و غریب را داده بود و گنجشک به دنبال دانه ی زندگی که راه نجات سرزمین باستانی است می‌روند.

از همان ابتدای داستان متوجه این موضوع می‌شویم که باران دختر چهارده ساله بسیار متفاوت و خاصی است و ویژگی‌هایی دارد که او را تبدیل به قهرمان و شخصیت اصلی داستان می‌کند. اما نکته ای که من در پایان داستان منتظرش بودم و دوست داشتم که اتفاق بیفتد زمانی بود که باران به دنیای خودش برگشت و جیران را دوباره دید.

نقد اسطوره ای داستان من و عجیب غریب:

کشیده شدن باران به سمت درخت خرمالو و وارد شدن به جنگل باستانی نوعی عزیمت است که نویسنده با آن داستان را به سمت ویژگی های یک داستان اسطوره ای برده است و در ادامه با شروع ماجرای اصلی و ورود باران به جنگل باستانی و آشنا شدن با شخصیت های درون جنگل باستانی و رفتن باران به همراه هفت میوه و همسان و گذراندن مراحل سخت برای نجات دانه زندگی نوعی تشریف است و با نجات دانه زندگی و برگشت باران به دنیای خودش بازگشت صورت گرفته است.

دعوت به آغاز سفر اسطوره ای زمانی است که باران حلقه نورانی در شاخه های درخت خرمالو را می‌بیند و کنجکاو می‌شود. اما با ترسیدن باران از آن حلقه و فرار کردنش به نوعی رد دعوت صورت گرفته است.

در نقد اسطوره ای نکته ای وجود دارد به نام امداد غیبی و ملاقات با مرشد، در داستان زمانی اتفاق می افتد که در تمام داستان هفت میوه زن درختی-چنارورمی-همسان و ... حمایت گر و باعث دلگرمی او بودند و همینطور شخصیت اصلی راهنمای باران درخت زندگی بود و او به باران دلگرمی داد و او را راهنمایی کرد و او را از راهش مطمئن ساخت

درحین اتفاقات و مراحل سخت رسیدن به دانه زندگی باران تبدیل به یک قهرمان واقعی شد و زندگی جدیدی را آغاز کرد و سپس موفق شد و دانه زندگی را به دست آورد اما دراین راه همسان را از دست داد.

نگهبان داستان از لحاظی می‌توانست همسان باشد درابتدای ورود باران به جنگل باستانی همسان با روی خوشی از او استقبال نکرد و با او نساخت اما به مرور زمان همراه و دوست او شد و از او محافظت کرد.

در انتهای داستان پس از پیدا کردن دانه زندگی و نجات جنگل باستانی از نابودی و خشکسالی دیگر وقت برگشت باران به دنیای خودش و خانه اش رسیده بود و دیگر وقت خداحافظی با جنگل باستانی بود مفهوم بازگشت اتفاق افتاده است.

تینا فتح‌اللهی

مرکز ۱۴

## مثل دیو و دلبر یا لوییای سحر آمیز

در این رمان از نمادهای زیادی استفاده شده است و من خواننده با خود می اندیشم که حتما مفهومی پشت این نماد هست. گاهی با نشانه هایی روبه رو می شویم که در داستان های قدیمی ممکن است آنها را یکبار خوانده یا شنیده باشیم مثل دیو و دلبر یا لوییای سحر آمیز ..

نویسنده دردهای یک نوجوان را نسبت به جامعه و دیدگاه یک جامعه نسبت به نوجوان را بیان می کند. از آرایه تشخیص به زیبایی استفاده شده است. به نظر من بعضی از اصطلاحات نابه جا تکرار شده اند. همچنین از اصطلاحات جدید زیادی استفاده شده که نشان دهنده پویایی ذهن هر یک نویسنده است. این رمان مثل نامش عجیب و غریب و زیباست.

رویا تاجیک

مرکز ۱۲

## نشانی از شخصیت‌ها

اگر بخواهم به نکته‌ای اشاره کنم این کتاب به نوعی غافلگیرکننده است. جلد کتاب اولین موردی است که مورد توجه مخاطب قرار می‌گیرد. شخصیت روی جلد برای وجود چیزی نگران است و چهره رنگ و رو رفته‌ش این را نشان می‌دهد.

### شخصیت‌های عجیب و غریب

یکی از چشم‌گیرترین نکته‌ها شخصیت‌های گنگ داستان بودند که من تا آخر داستان منتظر بودم درباره آنها توضیحی بشنوم. به عنوان مثال درختان برای من شخصیتی بود که مشتاقانه منتظر توضیح یا حرکتی از جانب او بودم زیرا هاله‌ای از ابهام درباره شخصیت او برایم باقی مانده است. چون نه شخصیتی فرعی بود مثل بقیه آدم‌درختی‌ها نه سیاهی لشکر مثل اشباحی که محو میشدند. برای همین نشانه‌هایی از مهم بودن در خودش داشت اما حالا که داستان تمام شده می‌فهمم که حضورش خیلی هم مهم نبود و تغییری در داستان ایجاد نمی‌کرد.

بی‌اهمیت بودن ضد قهرمان داستان برایم سوال است. چرا ما چیزی درباره ظاهر هیولای گرسنگی نفهمیدیم یا اصلاً برای چه به وجود آمده بود یا نکته خیلی مبهم تر داستان آدم درختی که به جای میوه نخ داشت و به نظر می‌آمد مهم‌ترین شخصیت باشد و به نوعی ضد قهرمان باشد اما تنها یکبار از او نام برده شد و دیگر هرگز ما او را ندیدیم. حتی در لحظه آخری که باران با همه شخصیت‌ها خداحافظی می‌کند هم نشانی از او نمی‌بینیم.

### شبح قد بلند

چیزی که درباره این شخصیت عجیب است دلیل وجودش در داستان است. چرا باید این موجود در داستان وجود داشته باشد؟ با اینکه چند دیالوگ بیشتر ندارد و تماماً ضد حال به باران است. به نظرم وجودش ضروری نبود و بودنش هم حسنی نداشت.

### پارسا

شخصیتی که به عنوان برادر کوچک‌تر باران به ما معرفی شد تا پایان داستان نقش خاصی ایفا نمی‌کرد و صرفاً نگاه می‌کرد و گریه؛ اما شاید نویسنده به نوعی تلاش داشته خانواده آنها را شلوغ جلوه بدهد و همین دلیل وجود مادر بزرگ و درنا هم بوده است.

## مادر

شخصیت مادر معمولا در همه داستان ها وجود دارد اما گاهی شخصیتش کم رنگ است کسی که در کار خود غرق شده و کلافه است یا شاید هم راه خندیدن و عشق ورزیدن را گم کرده است. برای همین کلافگی مدام ساز مخالف می زند و باعث به وجود آمدن حس بدی در خانواده می شود و در کل شخصیت مرموز و اعصاب خردکنی دارد. نکته دیگر درباره شخصیت مادر این است که او تقریبا هیچ وقتی برای بچه ها و خانواده اش نمی گذارد. در بخشی از داستان هم خود باران گفت او حتی نمی توانست جای خود را پر کند و به قول باران مدام غرق در منجوق و مروارید است و این نشان دهنده یک مادر با دردی عمیق است که سعی دارد ناراحتی خود را پشت لباس های عروس پنهان کند.

## پدر

نمونه یک پدر مهربان؛ پدری که دوست دارد دخترش را با دنیا آشنا کند و راه درست را به او بیاموزد و در این راه موفق هم هست. مردی شاعر، آرام و تا حدودی احساسی. پدر جزء معدود شخصیت های این داستان است که عیب و نقصی ندارد.

شاید کمتر کسی به این نکته پرداخته باشد و آن هم گنگ ترین نقطه در داستان است. سوالی که من همچنان دوست دارم جوابش را بیابم این است که صدفی که پری رودخانه به همسان و همسان به باران داد به چه کاری آمد؟ مگر پری نگفت که اگر او به هیولا برخورد کند او را نابود می کند؟ اما بعد از آن ماجراها اتفاقی برای هیولای گرسنگی نیفتاد. اگر این نکته ای انحرافی بوده چرا تا این حد به آن پرداخته شده و اگر نبوده پس چرا به جایی ختم نشده؟

داستان روند خوبی دارد. مثل تمام داستان ها از صفر شروع می شود گاهی به صد می رسد ولی در بعضی داستان ها نزدیک صد هم نمی شود و بر روی نقطه صفر تمام می شود. نویسنده سعی کرده داستان را در نقطه صد تمام کند اما به نظرم موفق نشده است.

## جیران

به نوعی مرموزترین شخصیت داستان است. جیران شخصیتی بود که با وجودش مشکل داشتم اصلا چرا وجود داشت. ناگهان از وسط ناکجاآباد به ذهن باران می آید. در صورتی که از قبل باران هیچ اشاره ای به وجود او نکرده است. گمان می کنم قصد نویسنده ورود شخصیت مرموز و جدیدی به داستان است ولی در این کار موفق نبوده است. جیران که خیلی ناگهانی وارد داستان شد و به طرز سوال برانگیزی توضیح زیادی درباره داستان زندگی او به ما داده شد. او



که تاثیر عمیقی بر زندگی باران گذاشته است و آینده نامعلومی دارد، ما را به انتظار می گذارد که بیشتر درباره او بدانیم یا نقش مهمی در داستان ایفا کند. صدای لالایی او که باران در آن سرزمین می شنود که هیچ دلیلی هم ندارد. نمی دانم قصد نویسنده از به وجود آوردن جیران چه بوده ولی بزرگترین علامت سوال در داستان همین شخصیت جیران است. وجود بی دلیل و وابستگی بیش از حد خانواده از جمله باران به جیران و ازدواج ناگهانی او همه بی دلیل است.

یا حضور ناگهانی او در خط آخر داستان؛ اصلا چرا ناگهان ظاهر شد؟ فقط باران آن را دید؟ چرا آمد؟ کجا رفت؟ چرا کسی متوجه حضورش نشد و این حد از سوال، این شخصیت را برای من ترسناک کرده و همین باعث شده داستان پایان ضعیف و گنگی داشته باشد.

فاطمه طاهری‌ها

مرکز ۸

## قرقه‌های رنگارنگ

در ابتدای داستان با قهرمان (باران) آشنا می‌شویم که توصیفات دقیقی از شخصیت او ارائه شده‌است و به نظر من زیباترین نامی است که می‌شد برای او انتخاب کرد. باران دختری است لاغراندام که گریه نمی‌کند و... به واسطه خصوصیات ویژه او، دیگر شخصیت‌های داستان او را سفر قهرمانی دعوت می‌کنند.

دومین نقطه‌ی قوت، فضاسازی بسیار خوب داستان است. به گونه‌ای که لحظه به لحظه‌ی داستان تصویرسازی می‌شود. مثلاً یک جایی از داستان چناری که قرار بود محل زندگی باران باشد، توصیف می‌شود و مخاطب به خوبی می‌تواند او را با تمام جزئیاتش تصور کند.

البته در کنار توصیف ظاهری خیلی خوب، ویژگی‌های درونی شخصیت‌ها توصیف می‌شود. به عنوان مثال در قسمتی حسودی کردن درنا را که خواهر کوچولو و لج بازی بود توصیف می‌شود و در جایی دیگر آرام بودن پارسا را. یا اینکه درباره مامان و بابا نوشته شده‌است که از سلاح‌هایی مثل ماکارونی و تربچه استفاده می‌کنند.

برخی از جمله‌های داستان، مفهوم عمیق تری را با مخاطب در میان می‌گذارد. مثلاً «اگر خوب گوش کنی صدای گریه بابا از تمام صداهاى دنیا بلندتر است» یکی از توصیف‌های بسیار زیبایی که نظر مرا به خود جلب کرد مربوط به درختی بود که مثل مادرش بود و کلی قرقه‌های رنگارنگ داشت. احساسات درخت، زندگی را خیلی خوب بیان می‌کرد. اینکه پیر شده بود و نمی‌توانست راه برود یا آنجایی که از دیدن دانه تعجب کرده بود و حرفی نمی‌زد. بزرگترین نقطه‌ی قوت داستان این بود که همراه با روایت اتفاقات جنگل، خاطرات خانواده را هم تعریف می‌کرد.

البته گاهی نقاط ضعف انگشت شماری هم به چشم می‌خورد. از جمله‌ی خفه گفتم، خفه گفت و... (از کلمه خفه به جای آرام) استفاده شده که تکیه کلام باران بوده اما خیلی بیش از حد به کار رفته که بهتر بود از جمله به آرامی گفت، استفاده می‌شد. نکته دیگر تکرار این جمله بود (اگر روی زمین می‌خزیدم شبح‌های کوچک من را نمی‌دیدند و فقط رو به رو می‌توانند نگاه کنند). این جمله را در ابتدا همسان توضیح داده بود و نیازی به گفتن و تکرار دوباره نبود. در پایان داستان، به صورت غیر مستقیم و در قالب گفتگو متوجه دلیل انتخاب عنوان من و عجیب و غریب شدم که برایم خیلی جالب و حس برانگیز بود.

نگین اسدی

مرکز ۸

## جیران؛ پرسش بی پاسخ

اسم کتاب را که خواندم متوجه معنی اش نشدم. اما در صفحه ۹۷ فهمیدم که عجیب و غریب دو شخصیت در سرزمین باستانی هستند. رمان شروع جذابی داشت و آمیخته با طنز بود. اینکه شخصیت اصلی گفته بود: «زندگی من از همان اول عجیب و غریب بوده» باعث می شد خواننده از خوش بپرسد: «چرا؟ مگر چه اتفاقاتی افتاده؟» در متن از شگردهای هنرمندانه‌ای استفاده شده بود که اثر را دلنشین تر کرده بود. مثل تضاد (من زار زار گریه می کردم و خانواده‌ام می خندیدند).

ویژگی دیگری که داشت توصیف های خوبش بود. این توصیف ها به مخاطب کمک می کرد به لحظه لحظه کتاب سفر کند. در جنگل باستانی هر چیزی یک نشانه بود: پری رودخانه باران را یاد جیران می انداخت. هیولای گرسنگی هم نماد خوبی بود برای بیان بعضی مشکلات مانند گرسنگی. شب ها آدم هایی بودند که در دنیا کسی به داد آن ها نرسیده است.

عدد هفت نقش مهمی در زندگی شخصیت اصلی داشت. در جنگل باستانی هم عدد هفت در بعضی اتفاقات تاثیر می گذاشت. مثل رودخانه هفت رنگ، یا پایین افتادن از هفت پله و زنده ماندن.

فقط یک پرسش در ذهنم بی پاسخ مانده است. جیران در طول داستان ناپدید شده بود و حضور نداشت اما موقعی که باران از جنگل باستانی برگشت، جیران هم به خانه آمد. اینجا برای شنونده سوال مطرح می شود جیران کجا بود؟ از کجا آمد؟

تینا اصغری

مرکز ۳۵